

کریتو

افلاطون

سقراط : چقدر زود رسیدی کریتو؟ یا شاید هم چندان زود نیست؟

کریتو : مسلما زود است.

س : چقدر زود؟

ک : صبح سحر.

س : متعجبم که نگهبان حاضر شد به تو گوش دهد.

ک : دیگر با من دوست شده، سقراط. زیاد بوده که این جا آمدم و هدیه هایی هم به او داده ام.

س : تازه رسیدی یا مدتی می شود که این جا هستی؟

ک : مدتی هست.

س : پس چرا بلافاصله مرا بیدار نکردی و همان طور در سکوت آن جا نشستی؟

ک : به زئوس قسم، نه سقراط. من خودم هم نمی خواستم که در شرایطی چنین سخت زیاد بیدار باشم. از دیدن

تو متعجب بوده ام که چقدر آرام خوابیده ای. به قصد بود که بیدارت نکردم تا تو بتوانی دقایق را آسوده تر

بگذرانی. بسیار شده در گذشته در طول عمرم که به آن طوری که شاد زندگی می کنی دقیق شده ام و مخصوصا

الان که چگونه بخت بد خود را به سادگی و آرامی تحمل می کنی.

س : مناسب نیست در این سن احساس تلخی و آزرده گی به این که باید اینک بمیرم نشان دهم.

ک : افراد دیگر هم سن تو در بخت های بد مشابه گرفتار بوده اند، اما سن آن ها مانع از تلخی احساس شان

نسبت به عاقبت شان نبوده است.

س : چنین است. چرا این قدر زود آمده ای؟

ک : اخبار بد با خود آورده ام، سقراط، نه برای تو، ظاهرا، بلکه برای خودم و همه دوستانت اخبار بد است و

تحملش سخت. در واقع در بین سخت ترین اخبار آن را می شمارم.

س : چه شده؟ یا شاید هم کشتی از دلوس رسیده، همان که هنگام رسیدنش باید بمیرم؟

ک : هنوز نرسیده است، اما می رسد، و آن هم امروز فکر می کنم و این طبق پیغامی است که برخی از سونیوم،

جایی که از آن پیاده شدند، آورده اند. بدین ترتیب واضح است که امروز می رسد و زندگی تو باید فردا تمام

شود.

س : به نیکی و سلامتی باد. اگر چنین است که خدایان را خشنود می کند، همان باد. اما فکر نمی کنم امروز

برسد.

ک : چه نشانی برای گفته ات داری؟

س : برایت می گویم. من باید فردای روزی که کشتی می رسد بمیرم.

ک : آن چیزی است که مقامات می گویند.

س : بنابراین فکر نمی کنم امروز برسد بلکه فردا می رسد. گواه من از خوابی می آید که کمی پیش دیدم. به نظر

می آید خوب شد که مرا بیدار نکردی.

ک : خوابت چه بود؟

س : فکر کردم که زنی زیبا و جذاب که سفید پوشیده بود به طرفم آمد. مرا صدا کرد و گفت: "سقراط، امید دارم

که روز سوم به خانه ی خود رسی."

ک : خواب عجیبی است، سقراط.

س : اما برای من به قدر کافی واضح است، کریتو.

ک : بیش از حد واضح، سقراط عزیز من، اما حال به من گوش فرا ده و نجات پیدا کن. اگر از دنیا روی فقط یک بدبختی برای من نخواهد بود. نه فقط از یک دوست محروم خواهم شد، دوستی که به مانند او هرگز نخواهم یافت، اما بسیاری مردم که نه تو و نه مرا خوب می شناسند فکر می کنند که من اگر حاضر می شدم پول خرج کنم می توانستم تو را نجات دهم، اما اهمیتی قائل نشدم. بی شک شهرتی از این بدتر نیست که برای پول ارزشی بیشتر از دوستان در فکر داشت، مخصوصا که اکثریت باور نمی کنند که خود تو حاضر نمی شدی زندان را ترک کنی وقتی ما مشتاق بودیم که از زندان بیرون آیی.

س : کریتوی خوب من، چرا باید این قدر به آن چه اکثریت فکر می کنند اهمیت دهیم؟ منطقی ترین مردم، که باید به آن ها بیشتر توجه کنیم، باور خواهند داشت که وضع همان طور که می بایست به وقوع پیوست.

ک : آخر می دانی سقراط، آدم باید به نظر اکثریت هم توجه کند. وضعیت فعلی خودت روشن می کند که اکثریت قادر است نه کمترین بلکه بیشترین بلا را بر کسی که نزدش به ناروا تهمت زده شده فرود آورد.

س : پس اکثریت بزرگترین بدی ها را قادر می بود فرود آورد، چون که می توانست بزرگترین خوبی ها را نیز، و آن خوب می بود اما اکنون هیچکدام را قادر نیست. آن ها نمی توانند فردی را عاقل یا احمق کنند، اما رنج فرود می آورند جویری که از روی حساب نیست.

ک : ممکن است چنین باشد. اما این را به من بگو، سقراط، آیا انتظار داری که من و دوستان دیگر تو اگر از این جا فرار کنی با خیرچین ها دچار دردسر شویم، به این شکل که تو را دزدیدیم و مجبور شویم همه دارایی خود را تسلیم کنیم یا جریمه های سنگین بپردازیم و علاوه بر این مجازات های دیگری را تحمل کنیم؟ اگر چنین ترسی داری آن را فراموش کن. ما دلیل خوب داریم که این خطر و حتی بیشتر را بپذیریم تا تو را نجات دهیم. حتما نصیحت مرا بپذیر و جز آن عمل نکن.

س : من مسلما این چیزها را در سر دارم، کریتو، و همین طور بس بیشتر.

ک : از این ترس ها نداشته باش. پول چندان مساله نیست که برخی برای نجات تو و بیرون بردن تو از این جا لازم می دارند. تازه، مگر متوجه نیستی که این خیرچین ها ارزان هستند و پول زیادی لازم نیست تا با آن ها کنار آمد؟ پولی که دارم همین جاست و به نظرم کافی است. اگر به خاطر مهربانی ات برایم، فکر می کنی که ذره ای از پول من نباید خرج شود، غریبه هایی این جا هستند که حاضرند پول خرج کنند. یکی از آن ها سیمیاس اهل تیبیان است که پول به قدر کافی فقط برای این منظور آورده است. و همین طور سیبیس، و بسیاری دیگر. پس چنان که گفتم اجازه نده این ترس باعث شود در نجات دادن خودت تامل کنی، همچنین نگذار آن چه در دادگاه گفتی تو را آزار دهد، این که گفتی نمی دانی با خودت چه کنی اگر آتن را ترک کنی، چون که خیلی جاها هست که از تو استقبال خواهد شد. اگر بخواهی به تسالی بروی دوستانی آن جا دارم که قدر تو را می دانند و از تو مراقبت می کنند و هیچ کسی در تسالی تو را آزار نخواهد رساند.

به علاوه سقراط، فکر نمی کنم کاری که می کنی درست است، جانم را تسلیم کنی در صورتی که می توانی آن را نجات دهی، و عاقبت خود را نزدیکتر کنی چنان که دشمنانت آن را سرعت می دهند، و در واقع برای از بین بردن تو تسریع هم کرده اند. از این بیشتر، من فکر می کنم که با ترک پسرانت به آن ها وفادار نیستی در حالی که می توانی آن ها را تربیت کنی و تعلیم دهی. پس هیچ دغدغه ای از این که عاقبت آن ها چه ممکن است باشد نداری. آن ها احتمالا همان عاقبت معمول برای بچه های یتیم را خواهند داشت. یا آدم نباید بچه داشته باشد یا باید تا آخر زحمت بزرگ کردن و تعلیم و تربیت آن ها را به عهده بگیرد. به نظرم می آید که تو آسان ترین مسیر را انتخاب کرده ای، در حالی که می باید مسیری را که شخص نیکوکار و شجاع انتخاب می کرد انتخاب کرد، مخصوصا هنگامی که شخص ادعا می کند که در تمام طول عمرش برای خوبی اهمیت قائل بوده است.

احساس شرم می کنم از طرف تو و از طرف ما، دوستان، مبادا همه این که به تو رخ داده به حساب بزدلی از جانب تو گذاشته شود: این که محاکمه ات در دادگاه برپا شد در صورتی که لزومی نداشت، خود آن چه در محاکمه رخ داد، و حالا هم این پایان مسخره که تصور خواهد شد از کنترل ما خارج شده بوده به خاطر ترس و ضعف از جانب ما، چون که تو را نجات ندادیم، یا تو خودت را نجات ندادی، در حالی که ممکن بود و می شد انجام شود اگر فقط اندکی به کار آمده بودیم. فکر کن سقراط، آیا چنین نیست که این نه فقط شیطانی، بلکه شرم آور است، هم برای تو و هم برای ما. با خویشاتن مشورت کن، یا شاید هم زمان مشورت گذشته و تصمیم می باید گرفته می شد، و دیگر فرصتی نمانده، چون که همه داستان باید امشب به پایان رسد. اگر اینک معطل کنیم دیگر ممکن نخواهد بود و دیر می شود. بگذار از هر سو تو را، سقراط، تشویق کنم و غیر از آن مکن.

سقراط : کریتوی عزیزم، اشتیاق تو ارزشی دارد بسیار زیاد، اگر برای هدفی باشد درست، و اگر نه هرچه اشتیاق تو بیشتر باشد سخت تر بتوان با آن کنار آمد. بنابراین باید بررسی کرد که آیا چنین کنیم یا نکنیم، چون که نه فقط اکنون بلکه همیشه من از آن نوع هستم که به استدلالی گوش فرا می دهم که پس از تفکر بهترین در نظرم آید. نمی توانم حال که این عاقبت نصیب من شده استدلال های قبلی ام را دور بریزم، هنوز هم در نظرم مثل قبل هستند. همان اصول است که ارزش می نهم و برایش احترام قائلم، و اگر استدلال بهتری نداریم که اکنون عرضه کنیم، مطمئن باش که با تو موافق نخواهم شد، حتی اگر قدرت اکثریت ما را با مترسک های بیشتری به وحشت اندازد، انگار که بچه شده ایم، با تهدید به زندان افتادن و اعدام و توقیف مال. چگونه باید این مساله را به منطقی ترین شکل بررسی کنیم؟ آیا چنین است که اول به استدلال تو درباره نظر مردم توجه کنیم، و ببینیم آیا در هر موردی درست است که آدم به برخی عقیده ها باید توجه کند اما به بقیه توجه نکند؟ یا این نیکو سخنی بود قبل از لزوم نازل شدن مرگ بر من، اما اکنون واضح است که این سخنی بوده بیهوده و صرفاً برای پر کردن استدلال، و در حقیقت بازی بوده و واهی. مشتاقم با تو، کریتو، بررسی کنم که آیا این استدلال به هیچ صورتی در نظرم در وضع فعلی ام متفاوت می آید و یا مانند قبل است، آیا باید آن را کنار بگذاریم یا آن را باور کنیم. آنان که فکر می کردند با معنی صحبت می کنند، چنان که من اکنون با تو صحبت می کنم، همواره می گفتند که باید برای نظر برخی ارزش بسیار زیادی قائل بود و نه برای دیگران. آیا این صحبتی است صحیح در نظر تو؟

تو، تا آن جا که می توان گفت، از احتمال این که فردا از دنیا روی مستثنی هستی، پس این بخت بد محتمل نیست که تو را به راه خطا کشد. پس در نظر بگیر، آیا فکر نمی کنی این گفته صحیح است که اصلاً نمی باید برای همه عقاید آدم ها ارزش قائل بود، بلکه برای برخی عقاید و نه برخی دیگر، همچنین، نه عقاید همه، بلکه عقاید بعضی و نه دیگران؟ چه می گویی؟ آیا خوب نگفتم؟

ک : چنین است.
س : آدم باید به نظرهای خوب ارزش دهد و نه به نظرهای بد؟
ک : بله.

س : نظرهای خوب از آن خردمندان است، نظرهای بد از آن آنان که احمق اند.
ک : البته.

س : خب پس، این گفته ها را چه باشد: آیا شخصی که به شکل حرفه ای به تربیت بدنی مشغول است به تحسین و سرزنش و نظر هر کسی باید توجه کند، یا به نظر فقط بعضی، پزشک یا تعلیم دهنده؟
ک : به نظر بعضی که گفته ای.

س : به این ترتیب باید از سرزنش یک نفر بهراسد و از تحسین یک نفر استقبال کند و نه از نظر خیلی دیگر؟
ک : بدیهی است.

س : پس او باید عمل کند و تمرین کند، بخورد و بیاشامد به آن شکل که تربیت کننده و شخصی که می داند و

درست فکر می کند می گوید و نه بقیه؟

ک : چنین است.

س : بسیار عالی. و اگر او از این شخص نافرمانی کند و نظرش و تحسین هایش را بی اعتنا باشد و برای نظر دیگران که هیچ دانشی ندارند ارزش قائل شود، آیا صدمه نخواهد دید؟

ک : البته.

س : این صدمه چیست، به چه خواهد انجامید، و کدام قسمت آن شخص که سرپیچی می کند تاثیر می گیرد؟

ک : واضح است که صدمه به بدن او خواهد بود که آن را خراب می کند.

س : نیکو گفتمی. بنابراین، همین طور است برای مسائل دیگر، که همه را برنمی شماریم و مسلما برای کارهای دیگر، درست و نادرست، شرم آور و زیبا، خوب و بد، که درباره شان دیگر بحث نخواهیم کرد، آیا باید نظر خیلی را دنبال کنیم و در هراس باشیم یا نظر همان یک نفر را که صاحب دانش است و در برابرش باید احساس ترس و شرم داشته باشیم بیشتر از بقیه. اگر دستورات او را دنبال نکنیم، به آن قسمت از خود صدمه می آوریم که با عمل درست پیشرفت می کند و با عمل نادرست از بین می رود. یا این گفته میان تهی است؟

ک : فکر می کنم که مسلما صحیح باشد، سقراط.

س : حال ببین، اگر آن چه را که سلامتی بهتر می کند و بیماری به زوال می کشد از بین ببریم، از این راه که نظرهای آنان را که می دانند گوش فرا ندهیم، آیا هنگامی که از بین رفت زندگی برایمان ارزش زندگی کردن خواهد داشت؟ و آن بدن است، مگر نه؟

ک : بله.

س : و آیا زندگی ارزش زندگی کردن دارد با بدنی که خراب شده و در حالتی بد افتاده؟

ک : به هیچ وجه.

س : و آیا زندگی برایمان ارزش دارد، با آن قسمت از ما که خراب شده و عمل پست آن را صدمه می زند و عمل نیکو به آن بهره می دهد؟ یا فکر می کنیم آن قسمت از ما، هر چه که هست، که با نیکی و پستی کار دارد

مقامش پایین تر است نسبت به بدن؟

ک : اصلا.

س : آیا ارزشمندتر است؟

ک : بس بیشتر.

س : به این ترتیب نباید آن قدر به فکر این باشیم که اکثریت درباره ما چه می گوید، فقط آن که از نیکی و پستی می داند، و خود حقیقت. پس اول از همه تو اشتباه می کردی که باور داشتی ما می باید به نظر خیلی درباره

آن چه نیکوست، زیباست، خوب است، و متضادشان اهمیت دهیم. ”اما“ شخصی ممکن است بگوید، ”اکثریت می تواند ما را بکشد.“

ک : آن هم واضح است، سقراط، و درست است که شخصی ممکن چنین گوید.

س : و دوست تحسین برانگیزم، استدلال هایی که برپا کردیم، فکر می کنم مانند قبل پابرجاست. این جمله را اینک در نظر بگیر که آیا مانند قبل می ماند یا خیر، که مهمترین چیز زندگی نیست، بلکه زندگی خوب است.

ک : همان می ماند.

س : و زندگی خوب، زندگی زیبا، زندگی درست، همه یک چیز هستند؛ آیا این هم کماکان برقرار است یا نه؟

ک : برقرار است.

س : چنان که توافق کرده ایم، می باید اکنون ببینیم آیا درست است که من از این جا بروم در حالی که آنتی ها مرا تبرئه نکرده اند. اگر ببینیم درست است، برایش تلاش می کنیم و اگر نه، ایده را رها می کنیم. در مورد سوال

هایی که مطرح کردی، پول، شهرت، بزرگ کردن فرزندان، کریتو، این افکار به راستی به آن مردم تعلق دارد که به راحتی آدم‌ها را می‌کشند و اگر می‌توانستند دوباره زنده می‌کردند، بی‌هیچ تاملی؛ منظورم اکثریت مردم است. اما برای ما، چون که استدلال مان به این می‌انجامد، تنها فکر معتبر، همان طور که همین الان می‌گفتیم، آن است که آیا باید عمل صحیح را در پول و قدردانی گذاشتن برای آن‌ها که مرا از این جا بیرون برند بدانیم، و خود نیز در این فرار کمک باشیم، یا در حقیقت کار نادرست کرده باشیم در انجام این همه. اگر به نظر آید که عمل نادرست را در پیش گرفته باشیم، دیگر اصلاً لزومی ندارد به این فکر کنیم که اگر بمانیم و ساکت باشیم بی‌شک می‌میریم، یا جور دیگری رنج می‌بریم، به جای عمل نادرست.

ک: تصور می‌کنم که آن را به زیبایی گفتی، سقراط، پس ببین که چه باید بکنیم.

س: بیا مساله را با هم بررسی کنیم، دوست عزیزم، و اگر در هنگامی که صحبت می‌کنم توانی اعتراضی بیاوری اعتراض کن و من به تو گوش خواهم داد، و اگر اعتراضی نداشته باشی، کریتوی عزیزم، همین حالا از مدام گفتن همان چیز باز ایست، که من باید این جا را بر خلاف میل آنتی‌ها ترک کنم. به نظرم مهم است که تو را تشویق کنم پیش از آن که عمل کنم، و برخلاف خواسته‌هایت عمل نکنم. ببین آیا شروع بحث ما به شکلی کافی بیان‌کننده است، و سعی کن به سوالی که از تو می‌پرسم چنان که می‌دانی بهترین است پاسخ‌گویی.

ک: سعی خودم را خواهم کرد.

س: آیا می‌گوییم که یک نفر هرگز نباید به هیچ صورتی خواسته کار اشتباهی انجام دهد، یا این که شخص می‌باید به این شکل کار اشتباهی انجام دهد اما نه به آن شکل؟ آیا این طور نیست که انجام کار اشتباه هرگز خوب یا تحسین‌برانگیز نیست، چنان که در گذشته توافق کردیم، یا همه‌ی این توافق‌های گذشته در این چند روز گذشته پاک از بین رفته؟ آیا ما در این سن نتوانستیم برای مدتی توجه کنیم که در بحث‌های جدی خود با کودکان فرقی نداشتیم؟ هرچه باشد، آیا حقیقت آن طور که گفتیم باشد، چه اکثریت موافقت کند و چه نکند، و آیا ما به هرحال می‌باید بدتر از این را اکنون متحمل شویم، یا با ما نرم‌تر رفتار شود، که در هر صورت عمل اشتباه به هر شکلی که باشد برای عمل‌کننده ضرر دارد و شرم‌آور است؟ آیا چنین می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟

ک: می‌گوییم.

س: پس هرگز نباید کار اشتباه انجام داد.

ک: مسلماً.

س: همچنین نباید اگر نسبت به ما کار اشتباهی رخ داد، به تلافی کار اشتباه وارد کنیم، چنان که اکثریت باور دارد، چون که نباید هرگز کار اشتباه انجام دهیم.

ک: نباید هرگز چنین کنیم.

س: اگر شخص خودش صدمه بیند، آیا درست است، چنان که اکثریت می‌گوید، که به تلافی صدمه‌ای وارد کند، یا درست نیست؟

ک: هرگز درست نیست.

س: صدمه زدن به مردم به هیچ صورتی با عمل اشتباه متفاوت نیست.

ک: صحیح است.

س: نمی‌باید هرگز اشتباه مرتکب شد به تلافی، و هرگز نباید صدمه وارد کرد به کسی، حال هرچه باشد صدمه‌ای که از دست او به ما رسیده. و کریتو، ببین آیا با این سخن موافق نیستی، بر خلاف باوری که داری. چون می‌دانم که فقط معدودی به این نظر هستند یا آن را معتبر دانند، و هیچ وجه مشترکی نیست بین آنان که این نظر را دارند و آنان که ندارند، اما چاره‌ای نیست جز این که نظر یکدیگر را به سخره گیرند. پس خوب در نظر بگیر که آیا در این فکر اشتراک نظر داریم، و آیا موافق هستی، و بگذار این اساس بحث ما باشد که نه کار اشتباه کردن و نه به تلافی کار اشتباه کردن هرگز درست نیست، نه حتی صدمه وارد آوردن به تلافی صدمه‌ای

که وارد آمده. یا این که موافق نیستی و در این فکر مشترک نیستی که اساس بحث ما باشد؟ من مدتی طولانی است که به این عقیده بوده ام و هنوز هم هستم، اما اگر تو غیر از این فکر می کنی، الان به من بگو. اما اگر به عقیده قبلی مان پایبند مانده ای، به نکته بعدی گوش کن.

ک : پایبند مانده ام. پس ادامه بده.

س : پس نکته بعدی را می گویم، یا از تو می پرسم: وقتی شخصی به توافقی که درست است با کسی رسیده، آیا باید آن را نگه دارد یا به فریب به هم زند؟

ک : باید آن را نگه دارد.

س : ببین چه از این نتیجه می شود: اگر ما این جا را ترک کنیم بدون این که اجازه شهر را داشته باشیم، آیا به مردم صدمه وارد می آوریم، مردمی که نباید اندکی از ما صدمه بینند؟ و آیا پایبند به توافقی که درست است می مانیم، یا نه؟

ک : نمی توانم به سوال تو پاسخ گویم، سقراط. نمی دانم.

س : به آن این طور نگاه کن. اگر قرار می گذاشتیم که از این جا فرار کنیم، یا هر اسم دیگری که بر آن بگذاریم، قانون و حکومت می آمد و ما را با این سوال مواجه می کرد: "به من بگو سقراط، نقشه ات چیست؟ آیا چنین نیست که با این عمل که در سر داری می خواهی ما را از بین ببری، قانون، و در اصل همه شهر را، تا آن جا که به تو مربوط شود؟ یا فکر می کنی شهر از بین نمی رود اگر حکم دادگاهش قدرتی نداشته باشد و به دست این و آن خنثی شود؟" چه جوابی باید دهیم به این استدلال و مشابه آن؟ چون که خیلی چیزها می شود گفت، خصوصا توسط سخنوری پر توان، به نفع این قانونی که به دست ما از بین می رود، قانونی که به دستور آن، قضاوت دادگاه باید به عمل بیانجامد. آیا در پاسخ می گوئیم، "این شهر در حق من اشتباه کرد و تصمیمش صحیح نبود." آیا این را می گوئیم یا چه می گوئیم؟

ک : بله به رئیس قسم، سقراط، پاسخ ما همین باشد.

س : پس آن وقت چه اگر قانون بگوید: "آیا آن توافق بین ما بود، سقراط، یا برای محترم شمردن قضاوتی بود که شهر به آن رسید؟" و اگر در تعجب می شدیم به خاطر سخن آنان، آن ها احتمالا اضافه می کردند: "سقراط، در شگفت نباش به خاطر آن چه می گوئیم بلکه پاسخ گو، چون که تو عادت داری که به شکل پرسش و پاسخ جلو روی. پس بگو، چه اتهامی علیه ما و شهر می آوری، اکنون که در حال از بین بردن ما هستی؟ آیا ما نبودیم که تو را به دنیا آوردیم، و آیا به دلیل وجود ما نبود که پدر تو با مادر تو ازدواج کرد و تو به وجود آمدی؟ به ما بگو، آیا چیزی هست که باعث انتقاد تو باشد از ما که ازدواج برایمان مهم است؟" و من می گفتم که انتقادی بر آن ها ندارم. "یا در آن عده از ما که نگران مراقبت و بزرگ شدن بچه ها هستند و تعلیم و تربیتی که تو گرفتی؟ آیا آنان که به آن موضوع مسئولیت داده شده بودند حق نداشتند پدر تو را گویند که تو را در هنر و فرهنگ تعلیم دهد؟" و من می گویم که حق داشتند. "بسیار عالی" آن ها ادامه می دادند، "و پس از به دنیا آمدن تو و

نگهداری و مراقبت از تو و تعلیم و تربیت تو، آیا تو در وهله اول انکار می کنی که تو فرزند ما هستی و خدمتکار ما هستی، هم تو و هم اجداد تو؟ اگر چنان است، آیا فکر می کنی که ما تا آن جا که به حقوق مربوط می شود هم ارزش هستیم، و هرچه ما بر تو می کنیم درست است که تو هم نسبت به ما کنی؟ تو نسبت به پدرت درباره حقوق هم ارزش ندیدی، و نه نسبت به اربابیت اگر اربابی می داشتی، تا هرچه آنان بر تو آوردند را تلافی کنی، تا خشم آنان را به همان شکل پاسخ گویی، اگر به باد کتک گرفتند تو را تو هم به همان شکل تلافی کنی، و به همین صورت در مورد خیلی چیزهای دیگر. آیا فکر می کنی که این حق تلافی جویی را علیه کشور خود و قوانین آن دارا هستی؟ که اگر ما بر آن شویم که تو را نابود کنیم و باور داشته باشیم که این کار درست است، تو می توانی بر آن شوی که ما را تا می توانی، به تلافی، نابود کنی؟ و آیا می گویی که کار تو درست بوده، تو که

به راستی برای تقوی اهمیت قائل هستی؟ آیا خرد تو چنان است که نتواند تشخیص دهد که کشور تو می باید بیشتر از مادر تو، پدر تو و همه ی اجداد تو مورد تکریم باشد، به این معنی که مقام والاتری داشته باشد که مورد احترام باشد و مقدس تر شمرده شود و نزد خدایان و آدم های فکور ارزش بیشتری داشته باشد، که تو باید آن را پرستش کنی، تسلیم آن باشی و خشم آن را بیشتر فروکش کنی تا خشم پدرت را؟ تو باید یا آن را تشویق کنی یا از فرمان هایش اطاعت کنی، و در سکوت هر آن چه به تو می گوید را تحمل کنی، چه تو را براند چه حبس کند، و اگر تو را به جنگ بفرستد که زخمی خواهی شد یا کشته می شوی، باید اطاعت کنی. چنین عمل کردن صحیح است، و نباید کناره گیری یا عقب نشینی کنی یا مکان خود را ترک کنی، بلکه هم در جنگ و هم در دادگاه و هر جای دیگر، می باید فرمان های شهر و کشور خود را اطاعت کنی، یا آن را تشویق کنی چنان که ماهیت عدل حکم کند. احترام به جای نیاورده باشی اگر خشونت و تندى در برابر مادرت یا پدرت نشان دهی، و از آن بسیار بیشتر است اگر علیه کشور خود چنین کنی. در پاسخ چه باید بگوئیم، کریتو، که قوانین حقیقت را می گویند یا نه؟

ک : فکر می کنم که حقیقت را می گویند.

س : "حال بیندیش، سقراط،" قوانین ممکن است بگویند "که اگر آن چه ما می گوئیم صحیح است، آن گاه شما نسبت به ما درست عمل نمی کنید، شما که چنین نقشه می کشید و چنین آن را به عمل می رسانید. ما تو را به دنیا آوردیم، تو را بزرگ کردیم، تعلیم و تربیت دادیم، ما به تو و همه شهروندان سهمی از هر آن چه خوب است دادیم. با این وجود، با فرصتی که به هر آنتی دادیم، که پس از بلوغ و مشاهده امور شهر و مشاهده ی ما و قوانین، اعلام می کنیم که اگر او از دست ما خشنود نیست، می تواند آن چه دارد را بردارد و هر جا که دوست دارد برود. حتی یکی از قوانین ما نیست که مانعی بترشد یا قدغن کند، اگر او از ما یا شهر راضی نیست، اگر یکی از شما می خواهد برود در شهر دیگری زندگی کند یا می خواهد هر جای دیگر برود، که اموال خود نگه دارد. اما می گوئیم که آنان که می مانند، هنگامی که رفتار ما را در اداره محاکمه و مدیریت شهر در امور دیگر می بینند، در واقع به توافقی با ما رسیده اند که دستورات ما را اطاعت کنند. ما می گوئیم که کسی که سرپیچی کند از سه راه اشتباه می کند، اول این که در جمع ما از والدین خود سرپیچی کرده، همچنین از آنان که او را بزرگ کرده اند، و با وجود قراردادش، نه از ما اطاعت می کند و نه، اگر ما کاری به اشتباه می کنیم، سعی می کند ما را تشویق کند که بهتر کنیم. با این همه، ما فقط پیشنهاد می دهیم، ما فرمان های بیرحمانه صادر نمی کنیم که هرچه فرمان دهیم کند، ما دو انتخاب می دهیم، یا ما را تشویق کند یا آن کند که می گوئیم. او هیچ یک را انجام نمی دهد. ما تاکید می کنیم که تو هم، سقراط، شامل آن اتهامات می شوی اگر هر چه تصمیم داری کنی؛ تو در میان، نه کم گناه ترین، بلکه گناهکارترین آنتی ها هستی." و اگر من در آیم که "چرا این طور می گوئید؟" آن ها ممکن است خیلی خوب حق داشته باشند که مرا نکوهش کنند و بگویند که من جزو آنتی هایی هستم که بی شک به آن توافق با آن ها رسیدم. ممکن است بگویند: "سقراط، ما دلایل قانع کننده ای داریم که ما و شهر نسبت به تو خوشرو و خوشایند بودیم. اگر شهر به این اندازه برایت رضایتبخش نمی بود که این قدر با تداومی بیش از هر آنتی در آن سکنی نمی گزیدی. تو حتی برای دیدن یک فستیوال شهر را ترک نکردی، و نه برای دلیلی دیگر مگر دوره سرپازی؛ تو هرگز زرفتی در شهر دیگری بمانی، چنان که مردم می روند؛ تو هیچ علاقه ای نداشتی که شهری دیگر یا قوانین دیگری را بدانی؛ ما و شهر ما تو را راضی کرده.

"با چنین اطمینان خاطری بوده که ما را انتخاب کردی و قبول کردی شهروند ما باشی. همچنین، در این شهر بوده که فرزند داشته ای و به این ترتیب نشان داده ای که این شهر برایت خوشایند بوده. تازه، در محاکمه ات می توانستی مجازات خود را در حد تبعید بگذاری اگر می خواستی، و اینک تلاش می کنی بر خلاف خواسته شهر عمل کنی، در حالی که آن موقع می توانستی کاری کنی که عمل تو با اجازه اش باشد. آن هنگام با افتخار گفتمی که از مرگ رنجشی به دل نداری، و همان طور که گفتمی، مرگ را به تبعید ترجیح می دهی. اما اکنون آن

سخنان برای تو شرم نمی آورد، و تو اصلاً توجهی به ما نداری، به قوانین، با نقشه هایت که ما را نابود کنی، و چنان می کنی مانند بدترین نوع برده که می خواهی فرار کنی، بر خلاف عهد خود و قرارداد خود که زیر نظر ما به عنوان شهروند باشی. پس اول در مورد همین به ما پاسخ گو، آیا ما سخن درست را به زبان نمی آوریم یا گفتن این که تو موافق بودی، نه فقط در حرف بلکه در عمل، که این جا مطابق با ما زندگی کنی. " در برابر آن چه باید بگوییم، کریتو؟ نباید موافق باشیم؟

ک : باید باشیم، سقراط.

س : "البته،" آن ها ممکن است بگویند، "تو عهد و قراری را که با ما داشتی زیر پا می گذاری و چنین می کنی بی آن که زیر فشار باشی یا فریب کار باشی یا در تنگی زمان باشی که نتوانی به دقت به کارهایت فکر کنی. تو هفتاد سال فرصت داشته ای که اگر ما را دوست نداشتی یا فکر می کردی که توافق ما عادلانه نبوده از این جا بروی. تصمیم تو این بود که به اسپارتا یا کریت نروی، شهرهایی که همیشه ازشان تعریف می کردی که چقدر خوب اداره می شوند، و یا به هر شهر دیگری چه در یونان چه خارج، نرفتی. زمانی که از آن دور بوده ای کمتر از زمانی است که آدمی فلج یا کور یا هر شخص دیگر با نقص عضو از آن دور بوده. واضح است که شهر نسبت به تو بیش از هر آتنی دیگر خوش رفتار و همساز بوده، و همچنین قوانین، هرچه باشد کدام شهر است که بتواند بدون قوانین خوشایند باشد؟ به این ترتیب آیا تو به توافق مان پایبند نخواهی بود؟ حتماً، سقراط، پایبند خواهی ماند، اگر بتوانیم تو را تشویق کنیم که با رفتن از شهر، خودت را مضحکه خاص و عام نکنی.

"بیا ببینیم چه خوبی به تو یا دوستانت می رسد با این عهد شکنی و ارتکاب به این عمل نادرست. نسبتاً واضح است که دوستانت خودشان در خطر تبعید، محروم شدن از حق رای و از دست دادن اموال خواهند بود. و اما خودت، اگر به یکی از شهرهای نزدیک روی — تیبیس یا مگارا، که هر دو خوب اداره می شوند — تو به شکل دشمنی برای دولت آن ها می رسی؛ همه آنان که به شهر خود اهمیت می دهند نسبت به تو مشکوک خواهند بود، شخصی که قوانین را نابود می کند. همچنین تو به محکومیتی که هیئت منصفه برایت تعیین کرد قوت می بخشی که آنان حق داشتند، چون هر کسی که قوانین را نابود کند به سادگی می تواند جوانان و نادانان را گمراه کند. یا تو از شهرهایی که خوب اداره می شوند و از مردمی که متمدن هستند دوری می گزینی؟ اگر چنین کنی آیا زندگی ات ارزش زندگی کردن خواهد داشت؟ آیا مراودات اجتماعی با آن ها خواهی داشت و خجالت نمی کنی که با آن ها صحبت می کنی؟ و چه خواهی گفت؟ همان که این جا گفتی، که تقوی و عدالت ارزشمندترین دارایی های شخص اند، به همراه رفتار قانونمند و قوانین؟ فکر نمی کنی که آن هنگام سقراط به نظر آدمی نامناسب می آید؟ حتماً چنین می آید. یا تو آن مکان ها را ترک می کنی و نزد دوستان کریتو در تسالی خواهی رفت؟ در آن جا بزرگترین مجوز و بی نظمی را خواهی یافت، و آن ها سرگرم می شوند که از تو بشنوند چقدر مسخره از زندان فرار کردی، در لباس مبدل، در جلیقه ای چرمی یا چیز دیگر که فراری ها دور خود می پیچند تا ظاهر خود را تغییر دهند. آیا کسی نخواهد بود که بگوید تو که ممکن است بیشتر زندگی کنی اما فقط اندکی بیشتر، چنان برای زندگی حریص بودی که مهمترین قانون ها را زیر پا گذاشتی؟ احتمالش هست که تو، سقراط، کسی را آزرده خاطر نکنی، اما اگر خاطرها را برنجانی، بسیاری چیزهای شرم آور درباره ات گفته خواهد شد.

"اوقات خود را در تملق گویی دیگران خواهی گذراند و دست به سینه در خدمت آن ها خواهی بود. در تسالی چه خواهی کرد جز خوردن و نوشیدن انگار که به جشنی در تسالی رفته باشی؟ و آن سخنان تو در مورد عدالت و تقوی، این سخنان کجا خواهد بود؟ می گویی می خواهی به خاطر فرزندان زنده بمانی که بتوانی آن ها را بزرگ کنی و تربیت کنی. چگونه؟ آیا بزرگشان می کنی و تربیتشان می کنی با بردنشان به تسالی و غریبه ساختنشان تا آن ها هم بتوانند از آن لذت برند؟ یا نه، آن ها بهتر بزرگ می شوند و تربیت می شوند همین جا، در حالی که تو زنده هستی اگرچه غایب؟ به راستی، دوستان تو از آن ها نگهداری خواهند کرد. آیا آن ها از فرزندان مراقبت می کنند اگر تو به تسالی روی و آن جا زندگی کنی، اما نه اگر به دنیای زیر روی؟ اگر آن ها

که خود را دوستان تو اعلام می کنند ذره ای نیکو باشند، باید چنین پنداشت که مراقبت می کنند. ”به تشویق های ما که تو را بزرگ کرده ایم گوش فرا ده، سقراط. به فرزندان خود یا زندگی خود یا هیچ چیز دیگر بیشتر از نیکی ارزش مگذار، تا هنگامی که به هادس درآیی بتوانی همه این را در مقابل فرمانروایان آن جا به عنوان دفاع خود داشته باشی. اگر چنین کنی، بهتر یا عادلانه تر یا با تقوی تر برایت نباشد، و همین طور برای دوستانت، و بهتر هم نباشد وقتی آن جا رسی. چنان که باشد، تو می روی، اگر بروی، پس از این که از ما به تو بدی رسید، از قانون، از آدم ها؛ اما اگر بروی پس از متقابلا و به طور شرم آور بدی رسانده باشی، زخم در برابر زخم، پس از زیر پا گذاشتن توافق و قراردادی که با ما داشتی، بعد از صدمه زدن به آن ها که از همه کمتر می بایست از تو صدمه بینند — خودت، دوستانت، کشورت و ما — ما تا زنده هستی از دست تو خشمگین خواهیم بود، و برادران ما، قوانین دنیای زیر، تو را با احترام پذیرا نخواهند بود، وقتی بدانند که تو تلاش کردی تا می توانی ما را نابود کنی. اجازه نده کریتو، به جای ما، تو را تشویق کند به کاری که او می خواهد.“

کریتو، دوست من، اطمینان داشته باش که این ها لغاتی اند که من می شنوم، همان طور که کوریبانت ها صدای موسیقی فلوت خود را می شنوند، و اکوی این لغات در من طنین می اندازد و غیر ممکن می شود که صدایی دیگر بشنوم. طبق باورهای که دارم، اگر برخلاف آن ها سخن گویی، بیهوده گفته ای. اما اگر فکر می کنی به موفقیتی توانی نایل شد سخن بگو.

ک : چیزی برای گفتن ندارم، سقراط.

س : پس بگذار باشد، کریتو، و بگذار به این ترتیب کنیم، چون که این همان است که خداوند ما را هدایت کند.

محمدرضا کلاه چی

مهر ۱۳۹۹

ترجمه از کتاب

Plato
Five Dialogues
Euthyphro
Apology
Crito
Meno
Phaedo

translated by
G. M. A. Grube

Hackett Publishing Company
Sixth Printing 1986

در مدخل این کتاب که Donald J. Zeyl نوشته است، موضوع عملا به نویسنده کتاب Grube اختصاص دارد و هنرش در ترجمه آثار افلاطون از یونانی به انگلیسی. دانشجویان افلاطون تشویق شده اند که از این

ترجمه های معروف Grube استفاده کنند.

در معرفی `دیالوگ کریتو` درست قبل از متن دیالوگ در صفحه ۴۵ کتاب، Grube چنین می گوید

نزدیک به زمان محاکمه سقراط، کشتی دولتی برای ماموریت مذهبی سالیانه اش به دلوس سفر کرده بود و تا هنگام بازگشت کشتی حکم دادگاه را اجازه نداشتند اجرا کنند. و چنین بود که سقراط برای مدت یک ماه پس از محاکمه در زندان نگه داشته شد. کشتی اکنون به کیپ سونیوم در اتیکا رسیده و چیزی نمانده که به پیرئوس برسد. پس دوست قدیمی و وفادار سقراط، کریتو، تلاش نهایی خود را می کند تا سقراط را راضی به فرار و تبعید کند و همه تدارکات برای اجرای نقشه هم آماده شده است. مکالمه بین این دو دوست قدیمی است که افلاطون ادعا می کند در این دیالوگ گزارش می دهد. این آخرین شانس اوست، همان طور که کریتو آشکارا به او می گوید، اما سقراط قبول نمی کند، و دلایل خودش را برای نپذیرفتن ارائه می دهد. این که آیا چنین مکالمه ای در این زمان خاص رخ داد مهم نیست، چون دلایل قاطع موجود است که باور کنیم دوستان سقراط تلاش کردند تا برای فرار او نقشه بکشند و او نپذیرفت. افلاطون از اشاره فراتر می رود و می گوید که مقامات برایشان چندان مهم نبود، فقط این که او کشور را ترک کند.